

# انقلاب اکتبر

## درس‌های

مزدک چهارزی





# درس‌های انقلاب اکتبر

نویسنده: مزدک چهارازی

ویراستار: پگاه روشن

طراحی جلد و صفحه‌بندی: سینا اعتمادی



انتشارات پروسه

[www.processgroup.org](http://www.processgroup.org)

۱۳۹۱

## درس‌های انقلاب اکتبر

### مقدمه

در این مقاله می‌کوشم تا ضمن بازگویی تحولات بین دو انقلاب (فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ م.)، رادیکالیسم اندیشه‌ی لنین و بلشویک‌های چپ<sup>۱</sup> را بشکافام. پس از آن طی یک نتیجه‌گیری، درس‌هایی که این رادیکالیسم به همه‌ی فعالین جنبش کارگری و کمونیستی می‌دهد را شرح خواهم داد. این درس‌ها نه تنها در ایران بل که به گمان من به همه‌ی کشورهای جهان قابل‌تعمیم است. درس‌هایی که به نوعی هم آموزش درک به‌موقع شرایط انقلابی است و هم مرزبندی با جریان راست و رفرمیستی. نتیجه‌ی نهایی که می‌توان از این درس‌ها گرفت؛ نقش و جایگاه حزب کمونیست در مبارزات جاری و نهایی طبقه‌ی کارگر ایران و جهان است.

### تاریخچه

آنچه بین دو انقلاب فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ م.<sup>۲</sup> رخ داد تحولی بسیار عظیم و شگفت‌انگیز است. تحولی که از یک سو به رادیکالیزه شدن جامعه‌ی روسیه و طبقه‌ی کارگر و دهقانان آن منجر شد و از سوی دیگر در صف‌بندی احزاب سیاسی کشور و موازنه‌ی قوای آن‌ها تغییرات مهمی ایجاد کرد. بلشویک‌ها و حزب‌شان که در آستانه‌ی انقلاب فوریه بیش‌تر شبیه فرقه‌ی کوچکی بودند طی ۸ ماه به بزرگ‌ترین و توده‌ای‌ترین حزب

سیاسی روسیه تبدیل گردیدند.<sup>۳</sup> این حزب و جناح چپ آن با درک صحیح از شرایط سیاسی و اجتماعی روسیه و موقعیت خویش در جامعه تصمیم به قیام گرفتند. زمینه‌های این قیام در **تقویت شوراهای سراسری کارگران، سربازان و دهقانان روسیه** یعنی بزرگ‌ترین و دموکراتیک‌ترین ارگان سیاسی و اجتماعی کشور نهفته است. قدرت بایستی تمام و کمال به شوراها انتقال می‌یافت تا بورژوازی لیبرال و دولت موقت تحت فرمان‌اش تضعیف گردد. پس از این تضعیف قوا بود که طبقه‌ی کارگر قادر گردید تا قدرت سیاسی را در یک قیام مسلحانه به دست گیرد. این تصمیم از **اتخاذ تا به اجرا در آمدن** یک پروسه‌ی ۸ ماهه را طی کرد. این پروسه با مبارزه و فعالیت **دخالت‌گرانه و اقناعی** لنین و جناح چپ حزب ارتباط مستقیم دارد. زیرا در آن مقطع منشویک‌ها، سوسیالیست‌های انقلابی (از این پس با عنوان **S.R**ها از آنها یاد می‌شود)، ترودویک‌ها و در یک کلام تمامی چپ‌های رفرمیست به این نتیجه رسیده بودند که روسیه هرگز آمادگی پذیرش و ورود به مرحله‌ی سوسیالیستی در امر تولید و توزیع را ندارد. آن‌ها تصور می‌کردند چون رشد نیروهای مولده در این کشور در حد و اندازه‌ی کشورهای سرمایه‌داری اروپا نیست پس نمی‌تواند وارد مرحله‌ی سوسیالیسم گردد. ریشه‌ی این دیدگاه در اندیشه‌های کارل کائوتسکی، تئوریسین انترناسیونال دوم، نهفته بود. او معتقد بود مراحل صورت‌بندی‌های جوامع صعودی و خطی است:

ماده‌ی بی‌جان ← موجودات جان‌دار ← انسان اولیه ← جامعه‌ی مدنی ← سرمایه‌داری ← سوسیالیسم

چنین درکی هرگز ربطی به پراکسیس مارکسی نداشت و هیچ نقشی برای فعالیت آگاهانه‌ی انسان‌ها قائل نمی‌شد. در حقیقت درک کائوتسکی و چپ‌های رفرمیست درکی سوسیال‌اولوسیونیستی (تکامل‌گرایانه) بود، نه سوسیالیست انقلابی! بنابراین

جامعه‌ی روسیه هنوز به آن درجه از تکامل نرسیده بود تا به صورتِ مسالمت‌آمیز به مرحله‌ی سوسیالیسم برسد.<sup>۴</sup> علاوه بر چپ‌هایِ رفرمیست بخشِ بزرگی از حزبِ بلشویک که ما آن را **جناحِ راستِ حزب** و برخی آن را **بلشویک‌هایِ قدیمی** می‌خوانند نیز پیرو همین نظریه بودند. از دیدِ آن‌ها سقوطِ دولتِ موقت و استقرارِ دیکتاتوریِ پرولتاریا قابلِ تصور نبود. در حقیقت بلشویک‌هایِ راست نیز فکر می‌کردند وظایفِ انقلابِ فوریه در موردِ اصلاحات و تغییراتِ بورژوازیِ جامعه به پایان نرسیده است. جامعه‌ی روسیه و نیروهایِ مولده به تکاملِ قطعی نرسیده‌اند. در یک کلام ناموزونیِ سرمایه‌داریِ روسیه نسبت به دیگر نقاطِ جهان را عُمده کرده با هرگونه قیامی در جهتِ سرنگونیِ دولتِ موقت مخالف بودند. درکِ لنین و جناحِ چپِ حزب (کادرهایی چون زینویف، کولونتای و شلیاپنکوف) دقیقاً مقابلِ این بینش بود. آن‌ها معتقد بودند که سرمایه‌داری در هر مرحله‌ای زمینه و موقعیتِ انفجارِ اجتماعی علیه مناسبات‌اش را دارد. این انفجار همان انقلابِ کارگری و سوسیالیستی بود. انقلابی که توسطِ پرولتاریا و پیشروانِ آن، رهبری و سازماندهی و به اجرا درمی‌آمد. از دیدگاهِ فلسفی انقلابِ همان **جهش** بود که مرحله‌ای از جامعه را درمی‌نوردید و واردِ مرحله‌ی بالاتری می‌شد. انقلاب از دیدِ لنین امری بود که قطعاً و قهراً می‌بایست توسطِ پرولتاریایِ شهری و متحدین‌اش در روستاها (دهقانانِ بی‌زمین و مزدبگیر) به انجام می‌رسید. این روند در کشورهایِ پیشرفته‌ی سرمایه‌داری مشخصاً تحتِ رهبریِ طبقه‌ی کارگرِ شهری قرار داشت.

او معتقد بود بورژوازیِ روس زبون‌تر و عاجزتر از آن است که انقلابِ خود را به اتمام برساند و این وظیفه‌ی تاریخی را باید طبقه‌ی کارگر و دهقانان به انجام برسانند.<sup>۵</sup> بینشِ لنین در موردِ نقشِ تاریخی و مهمِ کارگران و حزب‌شان در به انجام رسانیدنِ انقلابِ

اجتماعی در یک مرحله‌ی مشخص تاریخی (سال ۱۹۱۷ م.) رنگ‌وبوی تازه‌ای به‌خود گرفت:

اساس‌نامه و روح حاکم بر هر دو شاخه‌ی حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه (هم بلشویک و هم منشویک) خصلتا به انقلاب بورژوادموکراتیک تکیه و باور داشت. یعنی وظیفه و نقش سوسیال‌دموکرات‌ها را در به انجام رسانیدن انقلابی دموکراتیک می‌دید که بایستی اصلاحات آزادی‌خواهانه و دموکراتیکی را در جامعه‌ی روسیه اجرا نماید. اما لنین برخلاف این طیف وسیع به انقلاب جهانی طبقه‌ی کارگر باور داشت و می‌دانست که انقلاب بورژوادموکراتیک با رهبری بورژوازی روس به نتیجه نخواهد رسید. درک او از مرحله‌ی انقلاب سنتی و جزمی نبود. لنین معتقد بود چنان‌چه پرولتاریای روسیه زودتر از هم‌طبقه‌ای‌های‌اش در اروپا دست به انقلاب بزند هیچ بدعت یا اراده‌گرایی (ولونتاریسم) در این حرکت صورت نگرفته است بل که پرولتاریای روسیه به وظیفه‌ی تاریخی خود در عصر امپریالیسم عمل کرده است. لنین برای اولین بار این اندیشه یعنی انقلاب سوسیالیستی کارگران را در نامه‌ای به کارگران سویسی بیان کرد. او در این نامه که در اوایل سال ۱۹۱۷ م. نوشته و منتشر گردید اعلام می‌دارد که طبقه‌ی کارگر روسیه قادر است چنین انقلابی را رهبری کند.

این اندیشه‌ی لنین نه‌تنها از سوی سوسیالیست‌ها و چپ‌های اصلاح‌طلب مورد انتقاد قرار گرفت، حتا توسط کادرهای کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک نیز با ناباوری و مخالفت جدی روبه‌رو شد. یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی در آن سال‌ها بعدها نوشت: «ایده‌های رفیق لنین حتا در میان ما نیز طرف‌داری نیافت»

اما لنین قادر شد تا با حمایت و پشتیبانی کارگران عضو حزب، مخصوصاً کارگران شهر پتروگراد نظرات خود را در فاصله‌ی سوم تا بیست و چهارم آوریل ۱۹۱۷ م. به کمیته‌ی مرکزی و ارگان‌های حزب به‌قبولاند و آن‌ها را به زیر پرچم انقلاب اکتبر گرد آورد. در این میان نقش عینی و مادی کارگران بلشویک که حتا دارای سواد تئوریک بلشویک‌های راست نیز نبودند بسیار حائز اهمیت است. این کارگران با شم طبقاتی و آگاهی سوسیالیستی که از تضاد میان کار و سرمایه به آن رسیده بودند و با شناخت درستی که از فرمیسم و جنگ‌طلبی دولت موقت داشتند پیش از ورود لنین پرچم قیام را به‌دست گرفتند. یکی از مناطقی که در شهر پتروگراد پرچم جنبش ضد سرمایه‌داری را برداشت منطقه‌ی کارگری "وایبورگ" بود. حرکت آن‌ها بعدها به نقاط مختلف شهر و کشور سرایت کرد: داستان از این‌جا آغاز شد که در ماه مارس ۱۹۱۷ م. ی.و. **استالین و ول. کامنوف و مورانوف** (رهبران تبعیدی حزب) از زندان و تبعیدگاه خود گریخته به پتروگراد وارد شدند. در این جمع سه نفره، کامنوف شخصیتی تئوریک و اهل قلم و استالین شخصیتی تشکیلاتی و عملی بود. تا آن زمان یعنی انقلاب فوریه به این سو رهبری تشکیلات داخل برعهده‌ی "آر. شلیاپنکوف"، "زالوتسکی" و "مولوتوف" بود. گروه تازه‌وارد در همان ابتدای ورود این رهبری را کنار زده زمام امور تشکیلات و مدیریت هیات تحریریه‌ی نشریه‌ی پراودا (ارگان کمیته‌ی مرکزی) را به‌دست گرفتند. گروه مزبور با همان درکی وارد کار عملی رهبری شدند که بخش مهمی از حزب به آن باور داشتند. رهبری جدید با عنوان سیاست دفاع ملی از ادامه‌ی جنگ و شرکت روسیه در آن حمایت قاطع کردند و موضع مثبت خود نسبت به آن را در پراودای شماره‌ی ۱۵ مارس انتشار دادند. در بخشی از مقاله چنین آمده بود: «مادام که ارتش از امپراطور [آلمان] فرمان‌برداری می‌کنند، سرباز روسی گلوله را با گلوله و



خمپاره را با خمپاره پاسخ می‌دهد. شعار ما فریاد بی‌معنی مرگ بر جنگ نیست...».

هنگامی که نسخه‌های پراودا به کارخانه‌ها و محلات کارگری رسید، کارگران و ایبورگ به شدت به این موضع‌گیری اعتراض کرده در یک گردهمایی خواستار اخراج استالین، کامنوف و مورالوف از حزب شدند. اما رهبری همچنان سیاست خود را در قبال جنگ ادامه داده در کنفرانس شوراها به قطع‌نامه‌ی منشویک‌ها و S.R ها رای مثبت داده، سیاست جنگی را لازمه‌ی دفاع از انقلاب خواندند. این وقایع درست در زمانی در حال رخ دادن بود که روسیه توسط دو قدرت سیاسی اداره می‌گردید: (۱) شوراها و (۲) دولت موقت.

**شوراها** فرزند انقلاب فوریه‌ی ۱۹۰۵ م. بودند که در فردای انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ م. از دل کارخانه‌ها، سربازخانه‌ها و مزارع سر برآوردند و در تمامی روسیه ریشه دوانیده بودند. اما شوراها از محیط اجتماعی‌ای بلند شده بودند که هنوز مست از خصلت‌های بورژوازی و خورده‌بورژوازی بود. بنابراین تاثیرات این ویژه‌گی‌ها در آن دیده می‌شدند: برخی از نماینده‌گان شوراها در مناطق مختلف، به هیچ کارخانه یا مزرعه و سربازخانه‌ای تعلق نداشتند بل که روشن‌فکران و فعالین سیاسی بودند که در سطح جامعه فعالیت می‌کردند و یا علاقه به مطرح شدن را داشتند. از طرفی تبلیغات و حضور عینی‌ی دو حزب منشویک و S.R ها باعث شده بود تا بیش‌تر نماینده‌گان شوراها از میان این دو حزب باشند. دو حزبی که قادر به درک وظیفه‌ی تاریخی‌ی طبقه‌ی کارگر نبوده و به هیچ‌وجه قصدشان سرنگونی مناسبات سرمایه‌داری و دولت

سیاسی آن نبود. به همین دلیل شوراها در آستانه‌ی ورودِ لنین و رهبرانِ تبعیدیِ بلشویک، گرایشِ راست داشت.

**دولتِ موقت** یک دولتِ بورژوایی بود که در فردایِ سرنگونیِ تزاریسم به ریاستِ "الکساندر کرنسکی" تشکیل شده بود و اعضایِ کابینه‌ی آن از کادتهاً و منشویک‌ها بودند. سیاستِ دولتِ جمهوریِ موقتِ مه‌ار و کنترلِ مبارزاتِ شوراها و کمیته‌هایِ کارخانه و ادامه‌ی سیاستِ جنگی و اصلاحاتِ سطحی در زمینه‌ی مسئله‌ی ارضی بود.

همه می‌دانستند که روسیه تحتِ دو قدرتِ یا بهتر بگوییم قدرتِ دوگانه اداره می‌شد. جناحِ راستِ حزبِ بلشویک قدرتِ دولتِ موقتِ را به عنوانِ یکی از دو سر اداره‌ی جامعه پذیرفته بود. اما جناحِ چپ یعنی بخشی از رهبری و کارگرانِ حزبی از همان ابتدایِ کار به این دولت به شدت بی‌اعتماد بودند. لنین مقالاتی را با عنوانِ نامه‌هایی از دور برایِ پرودا ارسال کرد. او در این مقالات خواستارِ عدمِ اعتماد به دولتِ موقت و پیش گرفتنِ سیاستِ مستقل و رادیکال گردید. چندی بعد طی کنفرانسِ سراسریِ شوراها تشکیل گردید (که قبلاً یک بار به آن اشاره شد). در این کنفرانس منشویک‌ها و S.Rها بر سیاستِ ادامه‌ی جنگ در جبهه‌هایِ غرب و جنوبِ غربی تاکید کردند. نماینده‌گانِ حزبِ بلشویک نیز هم‌صدا با این دو حزب از این سیاست و از ماهیتِ دولتِ موقت به دفاع برخاستند. استالین طی نطقی در این کنفرانس «شورا را قدرتی دانست که دگرگونیِ انقلابی را در دست گرفته است» و دولتِ موقت را سازمانی که «وظیفه‌ی تثبیتِ فتوحاتِ مردمِ انقلابی را برعهده گرفته است» معرفی کرد! در این میان کارگران و جناحِ چپ بلندگویی نداشت تا در برابرِ این سیاستِ راست و غیرکارگری بایستد. اما ورودِ لنین به روسیه همه‌ی معادلاتِ سیاسی را به هم ریخت.

لنین پیش از ورود به روسیه به یک چهارچوب فکری و آلترناتیو مشخص رسیده بود. آلترناتیو و چهارچوبی که با سنت فکری حزب در تضاد بود و از طرفی مرزبندی کاملاً مشخصی با **انترناسیونال دوم (و احزاب چپ اصلاح طلب) و مساله‌ی جنگ** داشت. چهارچوب فکری لنین کاملاً جهانی و بدون تکیه بر دیگر طبقات استثمارگر در سطح بین‌المللی بود. تمامی این دیدگاه‌ها در "تزه‌های آوریل" نهفته است. تزه‌هایی که پس از ورود به روسیه ارائه شد و به شدت با مخالفت چپ‌های رفرمیست کشور روبه‌رو گردید. لنین در همان آغاز ورود یعنی ۳ آوریل، رهبری داخل کشور را به شدت مورد انتقاد قرار داد و تزه‌های خود را بر فراز یک نفر بر زرهی در ایستگاه فنلاند در برابر چشمان حیرت‌زده‌ی صدها استقبال‌کننده بیان کرد. او در همان ابتدا در کنفرانس حزب بلشویک شرکت کرد و حاضرین را مورد خطاب قرار داد:

- چرا قدرت را تصرف نکردید؟

و وقتی جواب شنید؛ انقلاب در مرحله‌ی اول است و مساله‌ی فعلی ما جنگ است، با خشم پاسخ داد:

- چه اراجیفی، دلیل‌آش این است که طبقه‌ی کارگر هنوز کاملاً به آگاهی نرسیده است. و هنوز شکل کامل نیافته است. این نکاتی است که ما تصدیق می‌کنیم. نیروی واقعی در چنگ طبقه‌ی کارگر بود، اما بورژوازی آگاهی و آماده‌گی بیش‌تری داشت... لازم است به این نکته صریحاً اذعان کنیم و رک و راست به مردم بگوییم که به علت نداشتن سازمان و آگاهی، قدرت را تصرف نکرده‌ایم.<sup>۷</sup>

او بدون آوردن نام هیچ‌یک از کمیته‌ی مرکزی و با مخاطب قرار دادن پراودا فریاد کشید؛ تقاضا از حکومت بورژوازی برای دست کشیدن از جنگ «بی‌عقلی و مسخره‌بازی است»<sup>۸</sup>

او بلافاصله پس از پایان کنفرانس در جلسه‌ی مشترکِ بلشویک‌ها و منشویک‌ها سخنانی کرد و مجدداً تزه‌های آوریل را با روشنی و صراحت بیان کرد. جلسه حالت تشنج به خود گرفت. "بوگدانوف" منشویک در میان جلسه به‌پاخواست و فریاد زد: «او دیوانه‌ی زنجیری است!... خجالت نمی‌کشید برای این چرندیات کف می‌زنید؟ شما که آبروی خود را بر باد داده‌اید مارکسیست‌ها!»<sup>۹</sup>

اما این پایان کار نبود! کارگرانِ پتروگراد به سرعت به حمایت از تزه‌های لنین پرداختند و چندی بعد حمایت قاطع تشکیلات مسکو، غازان، کیف و ده‌ها شهر دیگر از تزه‌های آوریل و مشی کارگری لنین، سراسر حزب را فرا گرفت.

تزه‌های آوریل چه می‌گفتند؟ تنها چیزی که از تزه‌ها به صورت مکتوب به‌جا مانده است تکه کاغذی به قلم لنین است که حاوی جملاتی کوتاه و تیتروار است. دست‌نوشته‌ای کوتاه حاوی ۷ تز که ما براساس سخن‌رانی‌ها و عمل کرد لنین و بلشویک‌ها به اختصار آن‌ها را چنین معرفی می‌کنیم:

۱- موضع بلشویزمِ چپ و کارگری در قبال جنگ، موضعی مخالف بود. لنین از همان روزهای آغازین جنگ از جمله کسانی بود که آن را در راستای منافع انحصاری سرمایه در سطح جهانی ارزیابی کرد. بلشویک‌ها و جناح چپ در انترناسیونال دوم، جنگ جهانی اول را به ضرر منافع توده‌های کارگر و زحمت‌کش می‌دانستند و خواستار پایان آن و آغاز جنگ رنجبران علیه استثمارگران و دولت‌های‌شان بودند. لنین و کارگران

بلشویک به شدت خواستار پایان جنگ و خروج روسیه از میدان آن بودند. شعار صلح، زمین و نان بخشی از خواست آن‌ها را مطرح می‌کرد.

۲- بایستی از موضع بورژوازی دولت موقت انتقادی رادیکال و صریح کرد. این دولت نه تنها بیان‌کننده منافع مردم فرودست سراسر روسیه نیست بل که سعی در مهار مبارزات اجتماعی و سیاسی آن‌ها را دارد. انتقاد از تعلل و دودلی شوراهایی به این دلیل که در به دست آوردن قدرت سیاسی و یکی کردن این قدرت در کشور دچار تردید هستند و گوشه‌چشمی به دولت موقت کرنسکی دارند.

۳- انتقال سریع قدرت سیاسی به شوراها. جمهوری پارلمانی دواي درد کارگران و بیان‌کننده درد و رنج آن‌ها نیست. جمهوری شوراها حکومت مزدبگیران و سربازان و دهقانان بی‌زمین است. این جمهوری اولین گام برای الغای تدریجی دولت است. که در پی آن کلیه سازمان‌های این ارگان از جمله پلیس - ارتش رسمی - ساختار قضایی و بوروکراسی اداری لغو خواهند شد.

۴- ضرورت تبلیغات و تشکیلات برای طبقه‌ی کارگر و پیشروان آن. در دوران انتقال سیاسی و اجتماعی از بورژوازی به سوسیالیسم نوعی آشفته‌گی بر جامعه حاکم خواهد شد پس برای این دوران قوانین ویژه‌ای لازم است و اجرای این قوانین بسیار ضروری است. اگر قرار است جمهوری شوراها درگیر جنگ شود این تنها جنگی خواهد بود که ضرورت دفاع از حاکمیت کارگران است نه جنگ منافع سرمایه‌داری.

۵- ملی کردن زمین‌های زراعی و اصلاحات ارضی که مصادره‌ی مالکیت‌های عمده بر زمین و تقسیم آن‌ها بین دهقانان مزدبگیر جزو ضروریات آن‌ها است. نقش



نمایندگان دهقانانِ مزدبگیرِ روستایی در شوراها نقشِ مهم و اساسی است. لنین در این تَر دوباره مسالهِی اتحادِ پرولتاریایِ شهری با دهقانانِ بی‌زمین را مدنظر دارد.

۶- تاسیسِ یک بانکِ واحدِ تحتِ نظرِ مستقیمِ شورایِ نمایندگان و سلطه‌ی کاملِ این سازمان بر مبادلاتِ پولی. "اعلامِ سوسیالیسم به صورتِ تدریجی و ارتقایِ شوراها به صورتِ ارگان‌هایِ اداره‌کننده‌ی جامعه در امورِ تولید و توزیعِ کالاها و نیازهایِ مردم.

۷- تغییراتِ فوری در حزبِ بلشویک. این تغییرات شاملِ تغییرِ نام از حزبِ سوسیال‌دموکراتِ کارگریِ روسیه (بلشویک) به حزبِ کمونیستِ روسیه-بلشویک، تغییرِ اساس‌نامه در راستایِ ایجادِ دولتِ کمون (دولتِ دورانِ انتقال) و آماده‌سازیِ فضا و اوضاع از نظرِ بین‌المللی برایِ تاسیسِ یک بین‌المللِ جدید. این به معنیِ گذارِ کامل از سوسیال‌دموکراسی و خواسته‌هایِ بورژوادموکراتیک به کمونیسم بود.

این‌ها کلِ دیدگاه‌هایِ لنین و جناحِ چپِ بلشویک‌ها در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی بود. تزه‌هایِ فوق طوفانی در جنبشِ کارگریِ جهان قلمداد می‌شود. طوفانی که می‌خواست پوسته‌هایِ سنتیِ حزب را پاره کند و سوسیالیسمِ انقلابی را در جهان احیا سازد. حزب در ۲۳ آوریل عملاً تسلیمِ تزه‌ها و دیدگاه‌هایِ لنین و کارگرانِ بلشویک شد. برنامه‌ی حزب در آغازِ ژوئیه قیامِ مسلحانه بود. مجموعه‌ی تظاهرات و میتینگ‌ها و مقالاتِ تند و ضدِ جنگِ پرودا و طرحِ "شعارهایِ همه‌ی قدرت در دستِ شوراها" و "نان صلح آزادی" سرانجام دولتِ موقت را واداشت تا به یک حمله‌ی سراسری علیه بلشویک‌ها و کارگرانِ انقلابی دست زند. کرنسکی و دولتِ بورژوایی‌اش با طرحِ اتهامِ جاسوسی برایِ آلمان‌ها دستورِ تعقیبِ لنین و رهبرانِ ترازِ اولِ حزب را صادر کرد. دفاترِ

حزب و نشریات مرتبط با آن، تعطیل و هواداران آن به زندان افتاده و مورد تعقیب قرار گرفتند. برنامه‌ی قیام هر لحظه ضروری‌تر و لازم‌تر می‌شد. روزهای آغازین اکتبر روزهای شدت یافتن کار تدارک‌چیان قیام بود. شبکه‌ی سراسری حزب که اکنون بیش از ۳۰۰ هزار عضو را در خود جای داده بود به تکاپو درآمدند. چاپخانه‌های مخفی به کار افتادند، دسته‌های تبلیغ و ترویج در میان محلات کارگری - دانش‌گاه‌ها - در میان سربازان و ملوانان دائما در حال رفت‌وآمد بودند. گاردهای سرخ در حال جمع‌آوری سلاح و مسلح کردن کلیه‌ی اعضایش بود.

حرکت ضد انقلابی "ژنرال کورنیلوف" (که تا دیروز نورچشمی دولت موقت بود) به سوی پتروگراد ناقوس مرگ انقلاب را می‌نواخت. صدای ناقوس چنان بلند بود که دولت‌مردان جمهوری موقت و لیبرال‌ها هم به وحشت افتادند. کرنسکی برای دفاع از شهر اجازه داد تا کارگران مسلح شوند و این آغاز یک پایان برای دولت موقت بود. کورنیلوف تنها یک ژنرال قدرت‌طلب راست‌گرا نبود، او نماینده‌ی بورژوازی افراطی روسیه محسوب می‌شد. کورنیلوف از سوی "کمیته‌ی عمومی افسران" و "کنگره‌ی سراسری بازرگانی و صنعت روسیه" و دولت‌های امریکا و انگلستان پشتیبانی و حمایت می‌شد. پشتیبانی دو دولت سرمایه‌داری تا آن‌جا بود که ژنرال آمریکایی "ریمون رابینس" برای پشتیبانی از او وظیفه داشت تا سربازان روسی که حاضر به پیش‌روی به سوی پتروگراد نبودند را زیر آتش بگیرد.<sup>۱۲</sup>

چندی قبل‌تر "کمیته‌های انقلابی نظامی" و "گاردهای سرخ" پا به عرصه‌ی سیاسی نهاده بودند. پیشنهاد تشکیل کمیته‌های انقلابی نظامی را منشویک‌ها در راستای دفاع از انقلاب ارائه کرده بودند اما بلشویک‌ها از این پیشنهاد استقبال کرده در راستای سازماندهی نظامی حزب از آن استفاده کردند. این پیشنهاد یک بستر مادی مهیا شده

نیز داشت و آن آماده‌گی کارگران برای مسلح شدن بود. روز ۱۳ سپتامبر کمیته‌ی اجرایی شورای پطروگراد فرمان تشکیل گاردهای سرخ را نیز صادر کرد. گاردها اکثراً از دانش‌جویان دختر و پسر و کارگران کارخانه‌های صنعتی تشکیل شده بود. تعداد گاردها را در پطروگراد در حدود ۲۰ هزار نفر تخمین زده‌اند. نقش کمیته‌های کارخانه نیز در حمایت مالی و پشتیبانی از گاردها حائز اهمیت است. کمیته‌های کارخانه که در این دوران از نفوذ و قدرت فراوانی برخوردار بودند کارخانه‌داران را وادار کردند تا به کارگرانی که در ساختن سنگر و استحکامات و حفاظت از کارخانه‌ها و محلات شرکت جسته بودند، مزد پرداخت کنند. کمیته‌ها در ترغیب کارگران برای پیوستن به گاردهای سرخ تلاش فراوان نمودند. از طرف دیگر نیز اتحادیه‌های صنفی از قبیل اتحادیه‌های صنعتی فلزکاران، راننده‌گان و مکانیک‌ها و چاپخانه‌ها در کمک مالی به کارگران و گاردهای سرخ کوشش فراوان کردند.<sup>۱۳</sup> کارگران راه‌آهن نیز دست به کار خراب‌کاری در خطوط راه‌آهن شدند تا از حمل‌ونقل سپاهیان کورنیلوف جلوگیری کنند. شورش کورنیلوف شکست خورد و او و هم‌دستان‌اش دست‌گیر شدند. اما نتیجه‌ی شورش وی مسلح شدن کارگران و افزایش محبوبیت بلشویک‌ها در بین توده‌های مردم بود. حال زمان آن فرا رسیده بود تا بلشویک‌ها و کارگران انقلابی قیام را دوباره در دستور کار خود قرار دهند. بین سرکوب شورش کورنیلوف تا انقلاب ۲۵ اکتبر وقایع مختلف دیگری رخ داد که ما تنها به ۳ روز آخر می‌پردازیم: روزهای ۲۳ و ۲۴ اکتبر، کرنسکی سعی کرد تا یک حمله‌ی وسیع دیگر را علیه بلشویک‌ها سازمان دهد. اما بلشویک‌ها آماده‌تر از همیشه بودند. این بار ملوانان بالتیک نیز هوادار طرح قیام بودند. لوله‌های رزم‌ناو آراوورا به سوی پطروگراد و مشخصاً به سمت کاخ زمستانی (مقر دولت موقت) نشانه رفته بود. لنین، تروتسکی، استالین و دیگر رهبران حزب در "مدرسه‌ی اسمولنی"

مستقر بودند. و رهبری قیام را به عهده داشتند. لنین لحظه به لحظه گزارش‌ها را دریافت می‌کرد و بر روی هر کدام نظر می‌داد. برای هر واحد وظیفه‌ی مشخصی در نظر گرفته شده بود: حفاظت از پل متحرک روی رودخانه‌ی نوا، تصرف ایستگاه‌های راه‌آهن، تصرف پست‌خانه، تصرف بانک‌ها، کنترل خیابان‌های اصلی شهر و سرانجام تصرف کاخ زمستانی و دست‌گیری اعضای دولت موقت! همه‌ی واحدهای گاردهای سرخ مسلح و کامیون‌های حامل آن‌ها دائماً در حال تردد بودند. عملیات قیام از روز ۲۴ اکتبر آغاز شد و در ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) با تصرف کاخ زمستانی مرکز سیاسی دولت موقت به پایان رسید.

پیشروان و کارگران و ملوانان مسلح تحت رهبری مسئول کمیته‌ی انقلابی نظامی "آنتونوف اوسینکو" پس از درگیری مختصری موفق شدند کاخ زمستانی را به تصرف در بیاورند و تمامی اعضای دولت موقت به استثنای کرنسکی (که روز قبل گریخته بود) را دست‌گیر سازند. انقلاب اکتبر به پیروزی رسیده بود انقلابی که کم‌ترین تلفات جانی (یعنی حدود ۱۳ نفر) را در جهان داشت. روز ۲۶ اکتبر در فردای قیام در جریان گشایش دوم‌امین کنگره‌ی سراسری شوراها، ایجاد جمهوری سوسیالیستی کارگران و دهقانان، توسط لنین، اعلام گردید: «رفقا، انقلاب کارگران و دهقانان که بلشویک‌ها بارها بر ضرورت آن تاکید داشتند، اینک به انجام رسیده است...»

## درس‌های انقلاب اکتبر

آن‌چه تاکنون نقل کرده‌ایم روایت خلاصه‌ی ۸ ماه مبارزه‌ی سرسختانه‌ی طبقه‌ی کارگر روسیه و جناح چپ حزب بلشویک علیه جمهوری بورژوازی و نظامیان و سرمایه‌داران جنگ‌طلب این کشور بود. قصد ما تنها روایت تاریخی انقلاب اکتبر

نیست. هدف ما نشان دادن فراز و نشیب یک انقلاب و جهت‌گیری‌های بخش رادیکال و چپ و حرکت دخالت‌گرانه‌ی پرولتاریا در یک جریان مهم سیاسی و اجتماعی است. پس از آن می‌خواهیم به اختصار درس‌های مهمی که می‌توان از آن گرفت بپردازیم:

(۱) **شوراها:** این درسی است که بورژوازی خیلی پیش‌تر از طبقه‌ی کارگر از انقلاب اکتبر فرا گرفت. شوراها قدرتی عظیم بود که با وجود اشکالات ساختاری‌اش ارگان قدرت‌مند توده‌ای محسوب می‌گردید. این ارگان برای مسلح کردن کارگران، تاسیس کمیته‌های انقلابی نظامی، مبارزه علیه ضد انقلاب، حمایت از کمیته‌های کارخانه و اتحادیه‌های صنفی قدم پیش نهاده و در استقرار و هویت‌بخشی به آن‌ها موفق شده بود. در واقع بلشویک‌ها و انقلابیون کارگری از طریق قدرت شوراها قادر شدند که بخش عظیمی از موازنه‌ی قوا را به نفع سوسیالیسم انقلابی برگردانند و انقلاب اکتبر را به پیروزی برسانند. به همین دلیل سرمایه‌داری پس از اکتبر ۱۹۱۷ م. تمام توان خود را به کار گرفت تا در کشورهایی که شرایط انقلابی است و یا نیروی دیکتاتوری سرمایه در موضع ضعف است چنین ارگانی به وجود نیاید و یا اگر آمده در همان نطفه خفه گردد. برای نمونه شوراهای کارگری و دهقانی در ایران پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ در کارخانه‌ها (از جمله جنرال‌موتورز تهران و...) یا شوراهای دهقانی در کردستان و ترکمن صحرا با وحشیانه‌ترین شکلی سرکوب و از میان برداشته شدند تا سراسری نگردند. یا شوراهای کارگری در کرکوک عراق (لیرنه‌ها در سال ۱۹۹۰ م.) که توسط رژیم عراق و با سکوت توام با رضایت آمریکا و متحدین‌اش به شکل خوف‌ناکی سرکوب شدند. این درس مهمی است که نشان می‌دهد شورا قدرت واقعی و پلکان کسب قدرت سیاسی برای کارگران و زحمت‌کشان است.



بنابراین در دوران بروز شرایط انقلابی برای ایجاد شوراهای کارگری در کارخانه‌ها، شوراهای محلات، شوراهای سربازخانه‌ها، شوراهای دانش‌آموزی و دانش‌جویی در مدارس و دانش‌گاه‌ها و شوراهای دهقانی در مناطقی که دهقانان مزدبگیر و بدون زمین وجود دارد کوشید. زمینه‌ی شکل‌گیری شوراهای را باید در محل‌های مشخص آن‌ها (کارخانه، محلات و...) جستجو کرد، ما نباید درکی ولونتاریستی از این مساله داشته باشیم و تنها در زمانی دست به کار سازماندهی این چنینی می‌زنیم که پایه‌ی مادی آن در محل مورد نظر وجود داشته باشد.

**(۲) قیام و زمان وقوع آن:** لنین را مهندس فن قیام می‌دانند. این واژه تنها یک عنوان چاپ‌لوسانه و ستایش‌گرانه نیست بل که عنوانی به‌جا و صحیح است. چرا که لنین بارها تاکید می‌کند که قیام یک فن است و این که مارکس نیز آن را یک فن می‌دانسته، نه یک حرکت بلانکیستی. او برای اجرای چنین فنی ۳ مشخصه را عنوان می‌کند: الف- قیام باید متکی به شور انقلابی مردم باشد. ب- قیام باید درست در زمانی رخ دهد و رهبری گردد که دسته‌های پیش‌روی مردم به حداکثر خود رسیده باشند. ج- قیام بایستی در زمانی رخ دهد و رهبری گردد که تزلزل در صفوف دشمن به حداکثر خود رسیده باشد. این سه مولفه به درستی زمان و موقعیت قیام را معرفی می‌کند. به همین دلیل لنین زمان قیام را در روزهای ۳ و ۴ ژوئیه زودهنگام می‌داند چرا که: «ما نه از لحاظ مادی و نه از لحاظ سیاسی قادر به نگه‌داری از حکومت نبودیم.»<sup>۱۵</sup> چندی بعد هنگام طرح روز دقیق قیام، آن حرکت را در روز ۲۴ اکتبر زود و در ۲۶ اکتبر (به دلیل گشایش دومین کنگره‌ی شوراهای) دیرهنگام می‌داند. با توجه به شرایط کنونی ایران و سقوط قریب‌الوقوع رژیم بعث سوریه (متحد بالقوه‌ی رژیم

اسلامی) لحظاتِ سرنگونی با اشکالِ مختلف‌اش در حالِ نزدیک شدنِ است. این درحالی است که بسیاری از زمینه‌های سرنگونی نیز از قبل مهیا گردیده. درکِ به‌موقع و به‌جایِ زمانِ قیام و تاثیرگذاری در بینِ توده‌های مردم برای پایه‌ی مادیِ آن بسیار مهم و حائز اهمیت است. این که چه‌طور مانندِ بلشویک‌ها در بینِ کارگران و توده‌ی زحمت‌کشِ مردم تاثیر گذاریم، این‌جا و در این مقطعِ تاریخی جنبش‌های اجتماعی و جلبِ آن‌ها بسیار مهم است (جنبش‌های کارگری، دانش‌جویی، زنان و ملیت‌های تحتِ ستم). این که چه شعاری و چه موقع مطرح گردد تا توده‌ها و طبقه‌ی کارگر به زیر پرچمِ آن جمع شوند. این که بدانیم چه زمانی «دسته‌های پیش‌رویِ مردم» به حداکثر رسیده‌اند و آماده‌گیِ آن را دارند تا به دورِ پرچمِ قیام جمع گردند، یعنی کارگران و توده‌ها به ضرورتِ این موضوع رسیده باشند که زمانِ سرنگونی فرا رسیده و این امر وظیفه‌ی تاریخیِ آن‌ها است. و سرانجام به موقع درک کنیم که «تزلزلِ دسته‌جاتِ حاکمیتِ دشمن» چه موقع به بالاترین سطحِ خود رسیده (تضادها حاد گردیده) رمزِ پیروزیِ یک جریان در یک تحولِ شگرفِ اجتماعی است. "ل. تروتسکی" در یکی از فصولِ کتابِ "تاریخِ انقلابِ روسیه" به ماهیتِ قیامِ مسلحانه می‌پردازد. او قیام را تلفیقی از ۱- قیامِ خودجوشِ مردم و ۲- توطئه می‌داند. منظورِ تروتسکی از توطئه یعنی سازماندهیِ مخفی و حساب شده و رهبریِ یک حرکتِ خودبه‌خودی سراسری. او جدا بودنِ هر دو مقوله را غیرِ توده‌ای و محکوم به شکست می‌داند. درکِ تروتسکی از قیامِ کارِ توده‌ای و سازماندهیِ تشکیلاتی است. اصلی که بارها و بارها فراموش گردیده و تنها به یکی از دو شق قضیه پرداخته شده که به پوپولیسم و یا به فرقه‌گرایی در غلطیده است. امروز وحدتِ پایه‌ایِ جریاناتِ رادیکالِ چپ و کمونیستی می‌تواند نقشی را بازی کند که حزبِ بلشویک در ۱۹۱۷ م. بازی کرد. مساله‌ی اولِ این

وحدت پراتیک نشان دادنِ موجودیتِ جریانی به نام کمونیسم و جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر به مردم ایران و منطقه‌ی خاورمیانه است. و در گام بعدی طرح شعار مناسب برای جمع‌آوردنِ کارگران و توده‌های مزدبگیر به زیر پرچم انقلاب است.

**۳) موضع‌گیری قاطع و صریح در برابر جنگ:** بلشویک‌ها و چپ‌های رادیکال از ۱۹۱۲م. بروز جنگ جهانی را پیش‌بینی کردند و همه‌ی احزاب سوسیال دموکرات بروز آن را محکوم می‌کردند اما درست در ۱۹۱۴م. یعنی در فردای روزی که اطریش به صربستان اعلام جنگ داد و آلمان به حمایت از اطریش پرداخت بخش مهمی از چپ به پشتیبانی از جنگ و دولت‌های سرمایه‌داری کشور خودشان پرداختند. لنین در همان روزها ناگهان و به‌طور جدی به مطالعه‌ی جدی فلسفه‌ی هگل و به‌طور مشخص "علم منطق" آن پرداخت. در زبان فلسفی منطق یعنی تطبیق صحیح ایده (انگار) با واقعیت مادی. برای بسیاری جای تعجب داشت که در این کوران آغاز جنگ و بحران حادی که چپ جهانی را فرا گرفته و به راست کشانیده چطور رهبر سرسخت سوسیال دموکرات‌های چپ روسیه به کتاب‌خانه پناه برده و به مطالعه‌ی علم منطق هگل می‌پردازد. اما داستان از این قرار بود که لنین به دنبال ریشه‌های تئوریک و پراتیک چنین خطایی از سوی چپ بود او می‌خواست تا دریابد چه‌گونه منطق دیروز به عملی غیرمنطقی در امروز تبدیل گردیده و به یک چرخش به راست جنگ طلبانه بدل گشته. در ۱۹۱۶م. هنگامی که لنین تکلیف خود را با منطق هگلی روشن کرد به‌طور قاطع و صریح پرچم ضد جنگ را بلند نمود. او پاسیفیسمی را که شعار صلح‌طلبی و تلاش برای صلح سر می‌داد را رد کرد و به کوبیدن جنگ‌طلبی پرداخت و در قبال این دو موضع شعار **تبدیل جنگ بین‌المللی به جنگ داخلی** را سر داد. جنگ امپریالیستی باید به ضد خود تبدیل می‌شد. ناسیونالیسم کور توانسته بود تا نیمه جنگ

اروپا و روسیه را درنوردد و توده‌ها و کارگران را نسبت به خود در توهم فرو برد اما گذشت روزها و شدت جنگ، کشتار وسیع و تبعات آن باعث شد تا توده‌ی متوهم دیروز به شاکین امروز و سپس به مخالفین جنگ تبدیل گردند. خواست بلشویک‌ها و مبارزه‌ی بی‌امان آن‌ها برای خاتمه‌ی جنگ و افشای ماهیت آن کم‌کم در بین مردم روسیه، آلمان و مجارستان جا باز می‌کرد. لنین به‌درستی شرایط مادی جنگ را درک کرده بود و به آن توهم نداشت. شعار صلح درست از انقلاب فوریه به این سو فراگیر شد و به جبهه‌ها راه یافت و...

امروز خطر جنگ، ایران و منطقه را تهدید می‌کند راست‌گرایان افراطی در ایران، اسرائیل و آمریکا به شدت بر اجرای آن اصرار می‌ورزند: لایه‌هایی از سپاه پاسداران، حزب لیکود اسرائیل و حزب جمهوری خواه آمریکا به شکلی غیررسمی با هم هم‌پیمان شده‌اند تا علی‌رغم ضررهای مالی که برای سرمایه‌ی بین‌المللی وجود دارد آتش آن را روشن کنند. موضع قاطع چپ رادیکال در برابر چنین جنگی و یا حتا در برابر تحریم‌های مختلف‌اش مخالفتی انقلابی و فراخواندن توده‌ها برای به‌پاسختن و جلوگیری از بروز آن است. جنگ جز سیه‌روزی و نابودی تمامی امکانات مادی و معنوی ایران هیچ دست‌آوردی ندارد. بروز چنین جنگی در عراق، افغانستان و لیبی نشان داده تنها نتیجه‌ی آن، تقویت ارتجاعی‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین گرایش‌ها و به قدرت رسیدن آن‌ها در جامعه، نابودی امکانات صنعتی و کشاورزی (برای سرمایه‌گذاری مجدد سرمایه‌ی بین‌المللی) و از میان بردن نیروهای چپ و مترقی است. چپ پیرو انقلاب اکتبر مخالف چنین جنگی است.

این سه درس جای تحلیل‌های بیش‌تری دارد اما همین درک ابتدایی از آن نیز می‌تواند راه‌گشا باشد. پس بیاییم درس‌های اکتبر را دوباره مرور کرده و به اجرا درآوریم.

## توضیحات

۱- در این جا از واژه‌ی بلشویکِ چپ استفاده کردم، زیرا می‌خواهم تمایزِ بینِ جناحِ چپِ حزب به رهبریِ کسانی چون لنین، شلیاپینکوف و کولونتای را با جناحِ راست به رهبریِ استالین، کامنوف و مورانوف را نشان دهم. این جناح‌بندی را صرفاً در موردِ موضع‌گیری در قبالِ قیامِ مسلحانه‌ی اکتبر است. من سعی می‌کنم تا در مقالاتِ بعدی‌ام در موردِ این جناح‌بندی در تحولاتِ پس از انقلابِ اکتبر و عروجِ سرمایه‌داریِ دولتی در شوروی را به‌طورِ جداگانه بحث نمایم.

۲- انقلاب طبقِ تقویمِ اروپایی در مارس و نوامبرِ ۱۹۱۷ م. روی داد. اما طبقِ تقویمِ روسی این ماه‌ها به فوریه و اکتبر معروف گردیدند. من در این مقاله شمارشِ ماه‌ها را براساسِ تقویمِ روسی بیان می‌نمایم.

۳- در انقلابِ فوریه ۱۹۱۷ م. حزبِ بلشویک حدودِ چهل‌هزار نفر عضو داشت. در ماهِ آوریل هشتادهزار، در ماهِ اوت دویست و چهل‌هزار و در هنگامِ انقلابِ اکتبر حدودِ سیصد هزار نفر عضو داشت.

۴- مراجعه کنید به کتابِ دورانِ سرنوشت‌سازِ یک انقلاب - مروری بر مباحثِ اقتصادیِ حزبِ بلشویکِ ۲۸-۱۹۲۴ م. نوشته‌ی جعفر رسا انتشاراتِ حزبِ کمونیستِ ایران - دی‌ماه ۱۳۶۶ صفحاتِ ۳۹ تا ۶۱

۵- میانِ بورژوازیِ روسیه در پایانِ قرنِ ۱۹ و آغازِ قرنِ ۲۰ و بورژوازیِ ایرانی از پایانِ دورانِ قاجاریه تا به امروز یک وجه مشترکِ بسیار مهم وجود دارد و آن زبونی و عدم



اجرای وظیفه‌ی تاریخی‌اش به مثابه یک طبقه‌ی اجتماعی عاجز است. عقب‌نشینی بورژوازی ملی ایران در انقلاب مشروطیت (در مقابل فئودال‌ها و روسای عشایر)، در جریان ملی شدن صنعت نفت (در مقابل اشرافیت زمین‌دار درباری و بورژوازی کمپرادور) پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ خ. (در مقابل سرمایه‌ی مالی تجاری و نیروهای ماقبل سرمایه‌داری بازار سنتی) نشان‌گر عجز و ناتوانی سیاسی این طبقه در مورد تثبیت سرمایه‌داری و دموکراسی اجتماعی است. بورژوازی روس و ایرانی هر دو از نوعی ناموزونی نسبت به بورژوازی جهانی به‌سرمی‌برد که حکایت از ناهم‌گونی رشد نیروهای مولده‌ی این کشورها دارد.

۶- حزب کادت یا "حزب دموکرات مشروطه‌خواه روسیه" حزبی اصلاح‌طلب و بورژوازی بود. این حزب در اکتبر یا نوامبر ۱۹۰۶ م. تاسیس گردید. موسسین و فعالین آن از طبقه‌ی بورژوا و یا ملاکین اصلاح‌طلب و روشن‌فکران طرف‌دار سرمایه‌داری بودند. از جمله؛ رهبران و تئوریسین‌های این حزب می‌توان به "میلیوکوف"، "پیوتر استروه" اشاره کرد. حزب کادت از اصلاحات تزار نیکلای دوم پشتیبانی کرده، خواستار توسعه‌ی سرمایه‌داری و نابودی کلیه‌ی مظاهر فئودالیسم روستایی در روسیه بود. عمده‌ی پایگاه این حزب در آستانه‌ی انقلاب اکتبر در میان کارخانه‌داران، بانک‌داران و بازرگانان بزرگ روسیه بود.

۷- تاریخ انقلاب روسیه نوشته‌ی لئون تروتسکی ترجمه‌ی سعید باستانی انتشارات نیلوفر صفحه‌ی ۲۶۳

۸- همان جا صفحه‌ی ۲۶۴

۹- همان جا صفحه‌ی ۲۶۷

۱۰- این برگه‌ی کاغذ در قابی با مخملِ سرخ در موزه‌ی لنین در مسکو نگه‌داری می‌گردید.

۱۱- لازم به ذکر است مبادله‌ی پولی جزو ملزوماتِ مناسباتِ سرمایه‌داری است. این شکل از مبادله تا زمانی که اشکالِ حقوقیِ سرمایه‌داری از جامعه رخت برنهند بر جامعه حاکم است. پول بیان‌کننده‌ی رابطه‌ای کالایی است.

۱۲- تاریخ انقلاب اکتبر نوشته‌ی بایفسکی، گولیکوف و دیگران ترجمه‌ی سعید روحانی انتشارات شباهنگ صفحات ۹۸ تا ۱۰۱

۲۳- همان جا صفحه ۱۰۳

۱۴- تاریخ انقلاب روسیه نوشته‌ی لئون تروتسکی ترجمه‌ی سعید باستانی انتشارات نیلوفر صفحه‌ی ۷۹۴

۱۵- مجموعه‌ی آثار لنین جلد سوم، مقاله‌ی مارکسیسم و قیام انتشارت فردوس صفحه‌ی ۱۹۸۰







**THE LESSONS OF  
THE OCTOBER REVOLUTION**